

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دورهٔ جدید، شمارهٔ دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۶۵-۱۵۰

پیامدهای استبداد از منظر شعر نزار قبّانی*

علی اکبر محسنی

استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

بی تردید، کشورهای عربی خاورمیانه از نظر معادن نفت، گاز و دیگر سرمایه‌های زیر زمینی جزو کشورهای ثروتمند جهان به شمار می‌روند؛ ولی به لحاظ رشد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در سطح نازلی قرار دارند. شاید همین امر، یکی از انگیزه‌های خیزش‌های مردمی در این منطقه باشد. شناخت زمینه‌ها و عوامل سیاسی، فرهنگی و تاریخی عقب ماندگی این کشورها می‌تواند بردانش و انباشت تجربه‌های راهگشای دوست داران ادب سیاسی بیفزاید. یکی از شاعران پرآوازه‌ای که تاکنون در آثارهشت جلدی و بویژه سروده‌های سیاسی او، مخاطب را با چنین معرفتی آشنا می‌سازد، نزار قبّانی (۱۹۹۸م) شاعر بزرگ سوری است. مطالعهٔ آثار ادبی او نشان می‌دهد که وی بیش از هر شاعر سیاسی دیگری توانسته است که مخاطب را با مهمترین ویژگی‌های ساختار سیاسی غیردمکراتیک منطقه خاورمیانهٔ عربی آگاه کند و هم او را نسبت به پیامدهای نامطلوب این نوع نظامها بر روان فردی و جمعی مردم از جمله نهادینه شدن ترس در جامعه، گسترش انفعال اجتماعی، ترویج نفاق و دروغ، فساد زبان، عقب ماندگی اقتصادی و توهم زدگی حاکمان و مردم آشنا سازد.

کلمات کلیدی: نزار قبّانی، شعر عربی معاصر، استبداد، ادب سیاسی.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۲۰ تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۳/۲۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mohseni0310@yahoo.com

۱. تعریف مسأله

دربارهٔ فعالیت ادبی نزار قبانی سه دیدگاه کاملاً متضاد وجود دارد. گروهی براین باورند که، وی شاعری صرفاً تغزلی و زن محور و نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی بی اعتنا بوده است. گروهی دیگر، وی را شاعری سیاسی و اجتماعی تلقی کرده؛ ولی مواضع سیاسی او را صادقانه ندانسته‌اند. دستهٔ سوم نیز وی را شاعری اصلاح طلب قلمداد کرده‌اند، تا جایی که اشعار زنانهٔ وی را وسیله‌ای برای طرح اهداف سیاسی او دانسته‌اند. هدآره را می‌توان از برجسته‌ترین ناقدان گروه نخست تلقی کرد. او دربارهٔ نزار می‌گوید: «نزار شاعر شهوت و غریزه است؛ زیرا او تنها به جسم زن می‌پردازد تا روح وی.» (هدآره، ۱۹۸۸م: ۱۴۳).

شاکر نابلسی نیز در اتهامی مشابه دربارهٔ وی می‌گوید: «خودخواهی و خودشیفتگی نزار یکی از عوامل بی‌توجهی او به مشکلات مردم و میهن او بود، سه دیوان نخستین نزار سندی است بر اثبات این مدعا.» (نابلسی، ۱۹۸۶م: ۱۱۳-۱۱۷) عبدالجبار عباس نیز می‌گوید: «نزار هرگز به صورت جدی و شجاعانه وارد مبارزات سیاسی نشد؛ زیرا وی شاعری لابلالی بود و آنچنان در شعر جنسی و غریزی فرو رفته بود که این امر وی را از توجه به امور و وظایف دیگرش باز داشته بود.» (عباس، ۱۹۶۴م: ۴۰)

از مهم‌ترین منتقدان گروه دوم نیز می‌توان از عبدالله ابراهیم الهویس نام برد. وی راجع به نزار می‌گوید: «نزار تاجری فرصت طلب و سوداگر بود و چون متوجه شد که شعرش مثل گذشته خریدار ندارد، با فرصت طلبی خاصی از اوضاع سیاسی جدید بهره گرفته و بی‌آنکه احساسی واقعی نسبت به شرایط مصیبت بار مردم داشته باشد، به شعر سیاسی روی آورد.» (الهویس، ۲۰۰۰م: ۲۸) وی در ادامه می‌گوید: «کمترین چیزی که دربارهٔ نزار می‌توان گفت آن است که وی شاعری شهوت پرست، هنجار شکن و از نظر اخلاقی بی بند و بار بود.» (همان، ۲۷-۲۸)

از مشهورترین ناقدان گروه سوم نیز می‌توان به «ماهر حسن فهمی» اشاره کرد. او دربارهٔ نزار اظهار می‌دارد: «نزار کسی بود که از همان آغاز فعالیت ادبی‌اش، لحظه‌ای از توجه به مشکلات میهنی و ملی خود غافل نبود. رد پای این احساس مسؤولیت را می‌توان در دیوان آغازین او از جمله ورقهٔ الی القاری؛ و قصاید: اسمها و حبیبه و شتاء پی گرفت.» (به نقل از فهمی، بی تا: ۱۸۸)

عرفان نظام الدین نیز در دفاع از فعالیت صادقانهٔ نزار می‌گوید: «چقدر به نزار ستم کردند آنگاه که وی را به شاعر زن، پستان، جنس و عشق متهم کردند. البته توجه به عشق برای طبیعت بشر عیب نیست، منتها نزار قبانی حتی یک روز نیز از پیشگام بودن در دفاع از آزادیهای اجتماعی، سیاسی و حقوق بشر و همچنین افشای ستم حاکمان و دیکتاتورها فروگذار نبود.» (نظام الدین، ۱۹۹۹م: ۴۳) محمود محمد اسد نیز در این باره می‌افزاید: من قاطعانه بر این باورم که نقدهای سیاسی‌ای که نزار با جرأت، شهامت و بدون معامله مطرح ساخته، هیچکس در ادب عربی چه در گذشته و چه در روزگار جدید جرأت طرح آنها را

نداشته است. (اسد، ۱۹۹۸م: ۱۹۶) محیی الدین صبحی نیز در دفاع از نزار می‌گوید: «شعرهای زنانه نزار از جنبه شهوانی و غریزی به دور است. باید گفت که بیشتر توصیفات وی از اندام زنانه، صرفاً جنبه زیباشناختی و فنی دارد و لاغیر.» (صبحی، ۱۹۹۹م: ۱۵۶)

مطالب یاد شده تنها گوشه‌ای از انبوه قضاوتها و نقدهایی است که درباره نزار مطرح شده است؛ ولی اگر به مطالب هر سه گروه نیک نظر شود، درخواهیم یافت که آنها ظاهراً به جای تحلیل دقیق اشعار و اندیشه‌های سیاسی او، بیشتر به ستایش و یا بدگویی پرداخته و توجه چندانی به درک و یا تحلیل هسته اصلی اندیشه سیاسی وی مبذول نکرده‌اند. راقم این سطور، براین باور است که آنچه در حال حاضر در ارتباط با نزار و اشعار سیاسی وی بدان محتاج هستیم، واکاوی اندیشه سیاسی اوست و نه ستایش احساسی و یا دشمنی عاطفی و ایدئولوژیک با وی؛ زیرا، مبانی اندیشه سیاسی و جامعه شناختی نزار، بسیار عمیق و هوشمندانه است؛ بگونه‌ای که تأمل در اشعار و مجموعه آثار عظیم هشت جلدی او، ما را با بسیاری از مبانی نظریه‌های علم سیاست مدرن و همچنین ساختار قدرت در کشورهای عربی خاورمیانه، نشانه‌های استبداد و نیز، آثار و پیامدهای فاجعه بار و ناگوار حکومت‌های استبدادی بر روح و روان مردم عرب در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آشنا می‌سازد.

۲. پیشینه پژوهش

درباره مواضع سیاسی نزار قبّانی، کتابها و مقالاتی بسیار نوشته شده است که علاوه بر منابعی که در مقدمه به آنها اشاره شد، به چند نمونه دیگر بسنده می‌کنم:

- «نزار قبّانی شاعر هذا العصر»، نوشته فدوی فؤاد عباس (چاپ دارالمنار، قاهره، سال ۲۰۰۲م) که در آن نویسنده به اختصار این فرضیه را اثبات می‌کند که نزار قبّانی، پس از شکست اعراب از اسرائیل (۱۹۶۷م) به کلی متحوّل شد و با آنکه سرودن شعر زنانه را رها نکرد، لحظه‌ای از مبارزه با استبداد داخلی و اشغالگری بیگانه نیز کوتاهی نکرد.

- «الضوء واللعبه» نوشته شاکر نابلسی (چاپ مؤسسه العربیه للدراسه و النشر، بیروت، ۱۹۸۶م) با ذکر نمونه‌هایی از اشعار نزار، به دنبال اثبات این ادعاست که مواضع سیاسی نزار، بیش و پیش از آنکه استراتژیک و واقعی باشد، تاکتیکی و فرصت طلبانه است. او نیز اشاره‌ای به مبانی اندیشه سیاسی نزار نمی‌کند.

- «ثلاثون عاماً مع الشعر و الشعراء»، تألیف رجاء نقّاش (چاپ سعاد الصباح، کویت، ۱۹۹۲م). با ذکر اشعار و آثاری از نزار، براین باور است که او شاعری کاملاً سیاسی و مبارز بوده و به مبارزه برای آزادی عرب از استبداد داخلی و اشغالگری خارجی عشق می‌ورزید. با این همه، او نیز اشاره‌ای به چارچوب کلی اندیشه سیاسی وی نمی‌کند.

- «معالم النفس عند نزار قبّانی»، نوشته بیانکا ماضیه (مجله الفکر العربی، بیروت، شماره ۸۲، سال ۱۹۹۵م). نیز به این امر می‌پردازد که نزار، آزادی زن را مقدمه‌ای برای آزادی

سیاسی و اجتماعی مردم عرب تلقی می‌کرد. او (نزار) به پیوند میان آزادی زن با آزادیهای سیاسی و اجتماعی مردم کاملاً یقین داشت.

با توجه به مراتب یاد شده، این مقاله در مقام پاسخ به چهار پرسش سیاسی جدی در اشعار نزار است:

۱. از منظر شعر و اندیشهٔ نزار قبّانی، ساختار سیاسی کشورهای عربی چگونه است؟
۲. از منظر شعر نزار، برجسته‌ترین پیامدهای زیانبار فرهنگی، اقتصادی و سیاسی استبداد کدام است؟
۳. نزار قبّانی تا چه اندازه در سروده‌ها و اندیشه‌های سیاسی خود، متأثر از مدرنیسم بوده است؟

۴. اهداف اصلی فعالیت ادبی و شعری نزار چه بود؟

به نظرمی رسد که تحلیل مضامین سیاسی نزار می‌تواند ما را با وضعیت کنونی خاورمیانه عربی و ریشه‌های تاریخی و سیاسی خیزشهای مردمی آن بیشتر آگاه کند و شناخت و قضاوتمان را دربارهٔ حوادث کنونی و آینده این منطقه عمیق‌تر کند. از این لحاظ، تأمل در اشعار و افکار سیاسی وی، علاقه‌مندان به ادب سیاسی را با حقایق مهمّ زیرآشنا خواهد ساخت:

۱. ازدید نزار قبّانی ساختار سیاسی - اجتماعی کشورهای عربی، ساختاری کاملاً استبدادی است.
۲. از منظر شعر نزار، گسترش ترس، ریاکاری، فساد زبان، ابتذال اخلاق و فرهنگ و در نتیجه، عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی، از پیامدهای ویرانگر استبداد است.
۳. نزار در اندیشه‌های سیاسی خود به شدت از مبانی اندیشه‌های سیاسی مدرن غرب تأثیر پذیرفته است. و این امر مولود بیست سال فعالیت سیاسی و فرهنگی او در قالب رایزن فرهنگی در سفارت خانه‌های سوریه در کشورهای مختلف بوده است.
۴. نزار، مهمّترین هدف فعالیت ادبی و سیاسی خود را، درسه ساحت زیر تلقی کرده است:

الف) مبارزه با اشغالگری بیگانه؛

ب) پیکار با جباریت و استبداد داخلی؛

ج) و تلاش برای آزادی مردم.

بنابراین تحلیل اندیشه و اشعار سیاسی نزار، اولاً مخاطب را از خطاهای احتمالی در فهم اشعار، افکار و شخصیت وی رهایی می‌بخشد؛ ثانیاً علاقه‌مندان به ادب سیاسی را با منظومه‌ای از مضامین و مفاهیم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی؛ از قبیل حکومت، آزادی بیان و اندیشه، استبداد و ویژگیها و پیامدهای آن بر عقب ماندگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مردم آگاه می‌کند؛ ثالثاً وی را با منشأ بسیاری از حوادث کنونی خاورمیانهٔ عربی آشنا می‌سازد، رابعاً بارقهٔ امید به رهایی و آزادی را در جان و جسم مردم خود، برمی‌افروزد.

۳. زمینه بحث

در این واقعیت نمی‌توان تردید داشت که ساختار قدرت در بیشتر کشورهای عربی، ساختاری غیر دموکراتیک، استبدادی و پیشا مدرن یا سنتی است؛ امری که ناشی از موانع بسیاری است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. سنت استبداد شرقی و تسلط دولتها بر منابع عمده ملی؛

۲. تفسیرهای سنتی، قبیله‌گرایی و بنیادگرایانه از اسلام؛

۳. اقتصاد نفتی و دولت رانتی؛

۴. تداوم ساختار قبیله‌ای؛

۵. ضعف نهادهای مدنی و... (بشیریه، ۱۳۸۷ش: ۳۴)

۳،۱ پیامدهای اجتماعی و اخلاقی استبداد

تجربه بشر در گستره تاریخ، این حقیقت را اثبات کرده است که حکومت‌های استبدادی، همه ارزشهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را نابود می‌کنند. به بیانی دیگر، استبداد، فضایل فردی و جمعی را به انحطاط می‌کشاند و به جای آن، انواع رذایل اخلاقی و اجتماعی را در پیکر منحوس خود پرورش می‌دهد. ارسطو بر آن بود که «غیرممکن است که شخصی در نظام سیاسی بد، انسان خوبی شود.» (بوشه، ۱۳۸۵ش: ۸۸)

فردریش فون هایک نیز در این باره می‌گوید: «در جامعه استبدادی، افراد غیر اخلاقی و بی وجدانی که از هیچ کاری ابا ندارند، احتمالاً موفق ترند.» (هایک، ۱۳۸۲ش: ۶۵) خود قبّانی در این زمینه معتقد است: «استبداد همه چیز را نابود می‌کند، وقتی که فضای آزادی تنگ شود، کشور و مردم فرتوت و ناتوان شده و در نتیجه همه چیز زوال می‌پذیرد: اندیشگی، خلاقیت، نوآوری و فرهنگ.» (قبّانی، ۱۹۹۳م: ج ۷، ۵۴۱) وی می‌افزاید: «جهان عرب در وضعیتی جنون آمیز، آشفته و به شدت بحرانی بسر می‌برد. نه تنها مصر، همه ملت عرب در بحران و فساد فراگیر فرو رفته است.» (همان، ۵۰۴) «توکویل» در این مورد سخنی فوق العاده مهم گفته است: «استبداد، حتی اگر خیرخواه و انتخابی هم باشد، مردم را آهسته اما سرسختانه فاسد می‌کند تا اینکه خودشان نه می‌توانند عمل کنند و نه بیندیشند.» (بوشه، ۱۳۸۵ش: ۵۹۰) به گفته عبدالرحمان کواکبی «استبداد عقل، دین، علم، اخلاق و همه چیز را به تباهی می‌کشاند.» (کواکبی، ۱۳۶۳ش: ۸۷)

برای اجتناب از اطاله کلام، ذیلاً تنها به رذایلی اشاره می‌شود که ظهور و گسترش آن در تمام حکومت‌های استبدادی نمودی برجسته داشته و دارند. این رذایل عبارتند از:

۱. گسترش و نهادینه شدن ترس در مردم؛

۲. گسترش انفعال و بی تفاوتی اجتماعی؛

۳. ترویج نفاق و دروغ؛

۴. فساد و تباهی زبان؛

۵. عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی؛

۶. توهم زدگی حاکمان و مردم. البته، مفسد و آفات جباریت، بیش از موارد یاد شده است. (ر.ک. بوشه، ۱۳۸۵ش: ۴۸-۷۲)

۳,۲ پیامهای استبداد

۳,۲,۱ نهادینه شدن گستردهٔ ترس در مردم و آغاز انحطاط انسان

«مونتسکیو» در این باره می‌گوید: «استبداد باید رعایایش را با خشونت و کینه جویی به اطاعت وا دارد و اتباعش را سر به راه و ترسان کند.» (همان، ۲۵۹) خود نزار در این مورد گفته است: «رسالت شعر آن است که توخّش و وحشتی که از قرن دهم به بعد بر سرزمینهای عربی سیطره یافته است، از پای درآورد؛ توخّشی که هنوز هم کودکانش را می‌خورد، زناش را به اسارت می‌گیرد، و شبهایش را پر از هراس می‌کند.» (قّبانی، ۱۹۹۳م: ج ۸، ۲۰۸). به گفتهٔ هانا آرنه «ایجاد هراس و تبلیغات، لازمهٔ حکومت جباریت است.» (بشیریّه، ۱۳۷۹ش: ۹۷) بدیهی است که اگر اعمال زور و ارباب همراه با خشونت و قساوت باشد و این روند نیز زمانی دراز تداوم یابد، خود به خود به فرهنگ عمومی تبدیل می‌شود و تار و پود ذهن، زبان و رفتار مردم را فرامی‌گیرد و به بخشی از هویت آنان مبدل خواهد شد. روشن است که از چنین جامعه‌ای، نمی‌توان امید و انتظار هیچگونه خلاقیت و پیشرفتی داشت؛ زیرا به گفتهٔ پوپر: «راز هرگونه توسعه و پیشرفتی، وجود اندیشهٔ آزادی و انتقادی است؛ زیرا انتقاد خطا را کاهش می‌دهد.» (پوپر، ۱۳۶۵ش: ج ۲، ۷۶) نزار، هم به علل و عوامل تسلیم‌پذیری و ترس مردم اشاره می‌کند و هم به پیامدهای ویرانگر آن:

ماذا بوسع الحبّ أن يفعلَه / فی وطن، أبوابه خائفهٌ / أشجاره خائفهٌ / جُدراؤه خائفهٌ و... (قّبانی، ۲۰۰۵م، ج ۵: ۶۶۸) یعنی «چه کاری از دست عشق برمی‌آید، در وطنی که درهایش ترسان، درختانش هراسان و دیوارهایش ترسان است.» در چنین جامعه‌ای، همه چیز رو به افول می‌نهد:

حين تصیرُ بلدةٌ بأسرها / مصيدةٌ و الناسُ كالفئران / وتصبح الجرائدُ الموجهةُ / أوراقَ نعی
تملاً الجيطان / يموتُ كلُّ شیءٍ / يموتُ كلُّ شیءٍ / و ينتهی الإنسان. (قّبانی، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۱۰۲) «آنگاه که، سراسر کشوری به دام شکار (شکارگاه) تبدیل می‌شود، و مردمانش چون موشهای ترسو، تن به دام می‌دهند، آنگاه که روزنامه‌ها به اعلامیه‌های تسلیت بر دیوارهای شهر مبدل می‌شود، همه چیز، آری همه چیز می‌میرد و انسان به پایان می‌رسد.» همچنانکه «و یصبح الإنسانُ فی سریره مُحاصراً بالخوف و الأحزان... و یسقطُ كلُّ شیءٍ.» (همان) «آنگاه که آدمی در بستر خواب خویش، به محاصرهٔ ترس و اندوه درآمده باشد، همه چیز سقوط خواهد کرد.»

به باور او وقتی که فضای آزادی بیان و نقد تنگ شود، کشور و مردم، فرتوت و ناتوان می‌شود و در نتیجه، همه چیز زوال می‌پذیرد: اندیشگی، خلاقیت، نوآوری و فرهنگ. (قّبانی، ۱۹۹۳م: ج ۷، ۵۴۱). «فون هایک» نیز در این باره گفته است: «هرکوششی برای

کنترل ذهن و اندیشه، شکوفایی آن را محدود ساخته و دیر یا زود به انحطاط خرد می‌انجامد.» (هایک، ۱۳۸۲: ۱۰۱)

۳،۲،۲ گسترش انفعال و بی‌اعتنایی اجتماعی

تداوم حکومت وحشت، فرهنگ ترس را در مردم نهادینه می‌کند. از این رو، ماکیاولی گفته است: «مردمی که در اثر عوامل ترس، منزوی و بی‌قدرت شده باشند در مقابل قدرت طبقاتی و دولتی، ترسو، رام و مطیع می‌شوند.» (بوشه، ۱۳۸۵: ۲۴۳) هانا آرت نیز به صراحت اظهار داشته که «انسانهای منزوی به طور قطع بی‌قدرتند.» (همان، ۶۰۱)

نزار، هوشمندانه بر آن است که ترس سرچشمه فعالیت مثبت و مسؤولیت‌پذیری اجتماعی مردم بویژه روشنفکران را نیز می‌خشکاند:

عن وطن... /... كُتَابُهُ تَعَوَّدُوا أَنْ يَكْتُبُوا... / من شدة الرعب / على الهواء / ولا له علاقة
بالناس... / أو بالأرض / أو بمأزق الإنسان / رجائه بالوا على أنفسهم خوفاً... / ولم يبق سوى
النساء / لم يبق من يقول «لا» / فهل تحوّلنا إلى شعب من العميان والخرسان. (قبّانی، قصیده
أنا مع الارهاب)

یعنی «از میهنی سخن می‌گوییم که نویسندگانش از شدت ترس، عادت کرده‌اند که حرفهای پوچ و بی‌پایه بزنند؛ زیرا نوشته‌هایشان هیچ ارتباطی به مردم و زمین و همچنین مشکلات انسان ندارد. مردانش (روشنفکرانش) از ترس بر خود ادرار کرده و جز زنانش مردی از آنان نمانده است تا در برابر (زور و ستم) «نه» بگوید. نمی‌دانم شاید، به مردمانی کرو کور دگرگون گشته‌ایم.»

نزار، ذلت و خفت مردم را فرجام قطعی تسلیم‌پذیری و انفعال آنان در برابر زور و تزویر می‌داند: حین بَصِيرُ النَّاسِ فِي مَدِينَةٍ / ضفادغا مَفْقُوءَةً الْعِيُونِ / فلا يثورون ولا
يَشْكُونِ / ولا يُغْنُون ولا يَبْكُونِ / ولا يموتون ولا يحيون / يُصْبِحُ الْإِنْسَانُ فِي مَوْطِنِهِ / أذْلَ مَنْ
صَرَّصَار (قبّانی، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۱۰۴) «آنگاه که مردم سرزمینی بر اثر ترس و هراس، چون
غوکانی شده باشند که چشمانشان را درآورده‌اند و در برابر ستم، نه می‌شورند و نه لب به
شکوه می‌کشایند، نه ترانه‌ی می‌خوانند و نه می‌گیرند، نه زندگیشان زندگی راستین، و نه
مرگشان، مرگی باشکوه است، منزلت شهروند چنین کشوری، از حشره و جیرجیرک هم
فروتر است.» او می‌گوید: اگر روشنفکران بوق تبلیغاتی استبداد شوند، بهای اندیشه و کفش
کهنه در چنین کشوری همسان خواهد بود: «إِذَا أَصْبَحَ الْمَفْكَرُ بوقاً/ يَسْتَوِي الْفِكْرُ عِنْدَهَا
وَالْحِذَاءُ.» (همان، ۴۰۱) به همین علت، نزار چنین میهنی را میهن آرمانی خود تلقی نمی‌کند:
«ليس هذا وطني الكبير» (همان) زیرا که بسیاری از مردم، برای پشیزی انسان را به
قدرت می‌فروشدند و یا حتی وی را برای مبلغی ناچیز می‌کشند: لا تُسَافِرُ... بجوازِ عَرَبِيٍّ بَيْنَ
أَحْيَاءِ الْعَرَبِ / وَهَمَّ مِنْ أَجْلِ قَرَشٍ يَقْتُلُونَكَ. (قبّانی، ۱۹۸۸م: ج ۴، ۲۸۴)

چه رنجی بالاتر و دردناکتر از این برای روشنفکر مسؤولیت‌پذیری چون نزار که
العالمُ العَرَبِيُّ... / إِمَّا نَعَجَةٌ مَذْبُوحَةٌ / أَوْ حَاكِمٌ قَصَابٌ... (قبّانی، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۶۴۲) «درجهان

عرب مردم به دو گروه تقسیم شده اند: گوسفندان قربانی-تودهٔ مردم- و حکومتگران قصاب و آدم کش). و این ناشی از آن است که «جُلُوذُنَا مَبِيتُهُ الْإِحْسَاسُ / أرواحُنَا تَشْكُو مِنْ الْإِفْلَاسِ / أَيَامُنَا..تدورُ بَيْنَ الزَّارِ، وَالشُّطْرَنْجِ، وَالنُّعَاسِ.» (قَبَانِي ۱۹۹۹م: ج ۶، ۴۸۷) «احساس و غیرت‌مان مرده است و روحمان از ورشکستگی و ناتوانی می‌نالد، و روزگارمان به قمارکردن و چرت زدن می‌گذرد.»

اندیشه‌ها و ادعاهای یاد شده، چقدر به این گفتهٔ «تاسیت» شباهت دارد که «وقتی که مردم متحد باشند دلیرند و جسور؛ اما وقتی که هر کدام از آنها به مخاطرات خود می‌اندیشند، ترسو و ضعیف می‌شوند.» (بوشه، ۲۰۰۳م/ ۱۳۸۵ش: ۲۱۶)

۳،۲،۳ رواج نفاق و ریاکاری

«استبداد علت اصلی ریاکاری است؛ زیرا همه‌ی مردم را وادار به ایفای نقشهایی می‌کند که مقبول اربابان‌شان باشد.» (همان، ۱۶۲) کما اینکه افلاطون نیز پیشتر گفته بود: «نفاق و عدم اتحاد بزرگترین شرّ ممکن برای شهر است.» (همان، ۶۶) نزار، از آن‌همه نفاق، ریاکاری و ظاهر سازی که هم از سوی حاکمیت و هم از سوی مردم رواج یافته بود، برآشفته می‌شود و فریاد می‌زند که «قُبَلَاثُهُمْ عَرَبِيَّةٌ... مَنْ ذَا رَأَى / فِيمَا رَأَى قُبَلَا لَهَا أُنْيَابُ؟» (قَبَانِي، ۱۹۹۹م: ج ۶، ۵۵) «بوسه هایشان عربیست (منافقانه است) چه کسی تا کنون بوسه‌های با دندانهای نیش دیده است (بوسه برای گازگرفتن.» «و كَفَانَا نِفَاقُ / فَمَا نَفَعُهُ كُلُّ هَذَا الْعِنَاقِ / وَنَحْنُ انْتَهَيْنَا / وَكُلُّ الْحِكَايَاتِ الَّتِي قَدْ حَكَيْتَنَا نِفَاقُ / نِفَاقُ...؟ وَنَحْنُ بَكَلْتَا يَدِينَا / دَفْنَا الْوَفَاءَ.» (قَبَانِي، ۱۹۸۳م: ج ۱، ۳۱۷) «ما را نفاق بس است! از این همه معانقه و ریبوسی چه سودی دیده و برده‌ایم؟ ما به پایان خط رسیده ایم (تباه شده‌ایم)، همهٔ قصه‌هایی که گفته و شنیده‌ایم، دروغ و نفاق بوده است. ما با دستهای خود، وفاداری و یکرنگی را به گور سپرده‌ایم.» چرا؟ چون «سَقَطَ الْفِكْرُ فِي النِّفَاقِ السِّيَاسِيِّ / وَ صَارَ الْأَدِيبُ كَالْبَهْلَوَانِ.» (قَبَانِي، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۴۷۷) «اندیشه در نفاق سیاسی نابودشد، ادیبان نیز، بند باز و حيله گر شدند.»

بیشتر مردم در چنین فضای تیره و نفاق زده‌ای، چون هنرپیشگان کم مایه برای هم نقش بازی می‌کنند، البته نقشی که به منظور کشف و بسط معرفت و حقیقت نبوده است، بلکه برای کتمان حقیقت، تأمین منفعت شخصی و گسترش فضیحت صورت می‌گیرد: «لَا حَرِيْنَا حَرْبٌ، وَلَا سَلَامُنَا سَلَامٌ / جَمِيعٌ مَا يَمُرُّ فِي حَيَاتِنَا / لَيْسَ سَوَى أَفْلَام.» (قَبَانِي، ۱۹۹۹م: ج ۶، ۵۰۱) یعنی «نه جنگ‌هایمان به جنگ، و نه صلحمان به صلح می‌ماند. هر حرکت و حادثه‌ای که در زندگی ما رخ می‌دهد، جز نمایشی دروغین بیش نیست.»

این سخن نزار، به این کلام راجر بوشه شبیه است که معتقد است «استبداد، مردان و زنان را وادار به ایفای نقشهایی می‌کند که مقبول اربابان‌شان باشد.» (بوشه، ۱۳۸۵ش: ۱۶۲) و به این گفتهٔ افلاطون که «شهروندان جَبَّارِيَّتْ به بازیگرانی تبدیل می‌شوند که نقشی را بازی می‌کنند که مناسب با منافع شخصی زورگدرشان باشد.» (پیشین: ۷۱). در این باره نزار نیز

می‌گوید: «کُتَبْنَا عَلَى رَصِيفِ الْفِكْرِ عَاطِلُونَ / مِنْ مَطْبَخِ السُّلْطَانِ يَا كَلُونَ.» (قبّانی، ۲۰۰۵: ج ۳، ۱۱۴) «عقل نویسندگانمان (در اشاعه حقیقت) بر پیشخوان اندیشه تعطیل است. زیرا از سفره جباران می‌خورند.»

به دلیل رواج همین نفاق و ریاکاری فراگیر در جامعه‌ی استبداد زده عرب، نزار قبّانی در خطابی سمبولیک به امام موسی صدر چنین می‌گوید: «لَا تَنْتَظِرْ مِنْ عَرَبِ الْيَوْمِ سِوَى الْكَلَامِ / لَا تَنْتَظِرْ مِنْهُمْ سِوَى رِسَائِلِ الْغَرَامِ / إِيَّاكَ أَنْ تَقْرَأَ حَرْفًا مِنْ كِتَابَاتِ الْعَرَبِ، فَحَرِّبُهُمْ إِشَاعَةً / وَسَيْفُهُمْ حَشَبٌ / وَ عَشْفُهُمْ خِيَانَةٌ / وَ وَعْدُهُمْ كَذِبٌ.» (قبّانی، ۱۹۹۹م: ج ۶، ۶۴-۷۵) «ای-پیشوا- از عرب این زمانه، جز حرفی و نامه پراکنیهای عاشقانه، چشم مدار! مبادا که از نوشته‌هایشان چیزی بخوانی؛ زیرا ادعای جنگیدن و رزمشان، شایعه و دروغی بیش نیست و شمشیرهایشان، چوبین و اظهار علاقه و وفاداریشان خیانت، و وعده و وعیدشان، براستی دروغ است.» از این رو «صَدَقَ السَّيْفُ وَعَدَهُ يَا بِلَادِي / فَالسياساتُ كُلُّهَا أفيون.» (قبّانی، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۴۴۲) «کشور! تنها شمشیر به وعده اش عمل می‌کند؛ زیرا همه‌ی سیاستها و سیاست‌بازان، مردم را تخدیر می‌کنند.»

بر بنیاد همین حقیقت و واقعیت بود که در خطابی غیرحضورى به جمال عبدالناصر نیز می‌گوید:

«لِمَاذَا ظَهَرَتْ بِأَرْضِ النِّفَاقِ / فَنَحْنُ شُعُوبٌ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ / وَ نَحْنُ التَّدْبِيبُ... وَ الْبَاطِنِيَّةُ / نُبَاعِ أَرْبَابِنَا فِي الصَّبَاحِ / وَ نَأْكُلُهُمْ... حِينَ تَأْتِي الْعَشِيَّةُ.» (همان، ۳۵۸) «ای سرور من! چرا در سرزمین نفاق و ریاکاری قد برافراشتی؟ ما مردمی هستیم با خُلق و خوی عصر جاهلی، مردمانی رنگ‌پذیر، مذبذب و پنهان‌کار. در سپیده‌دمان، با بزرگانمان دست بیعت می‌دهیم و شامگاه همان روز، با نهایت بد عهدی و نفاق، آنها را می‌بلعیم.»

۳،۲،۴ دروغ‌گویی و نفاق ناشی از انحراف زبان

یکی از جدّیت‌ترین پیامدهای منفی سيطرة ترس، نفاق و دروغ‌گویی در جامعه، تحریف زبان است. منظور از انحراف زبان؛ یعنی استعمال زبان غیر شفاف، مصلحت‌اندیشانه و ریاکارانه است. در این تردیدی نیست که زبان مبهم و غیر مستقیم در فضاهای استبدادی، با نفاق، دروغ و ریاکاری آمیخته و تبدیل به ابزاری برای تحریف حقیقت، تخریب عدالت و ترویج عوام‌فریبی می‌گردد؛ به عنوان مثال، واژه‌هایی چون عدالت، عشق، آزادی، قانون، حق، مردم، قدرت و... در فضای ارعاب و استبداد، بر مدلول و معنای یکسانی دلالت نکرده و مردم و حکومت، هریک آنها را در معانی و مقاصدی متفاوت به کار می‌برند؛ به عنوان مثال، دیکتاتورها همواره چهره مخوف خود را در پشت نقابی از واژه‌های زیبا پنهان و با تحریف دلخواه این نوع واژگان، آنها را به نفع و در جهت توجیه اقتدار خویش مصادره می‌کنند.

از اینجاست که همه جباران ستمگر و آزادی‌گُش، خود را طرفدار عدالت، آزادی و مدافع حقوق و سعادت مردم جا می‌زنند. البته، حقوق، آزادی و عدالتی که خود تعریف

می‌کنند. افزون بر آن، در چنین فضای غم گرفته‌ای، مردم بویژه روشنفکران و حق پرستان نیز از روی ترس و برای حفظ زندگی شخصی خویش، تا حد امکان می‌کوشند تا از بیان خواسته‌ها و افکار راستین خود از استعمال کلام شفاف، خودداری کنند و تا حد امکان از شیوه‌های گفتاری فریبکارانه بهره بگیرند.

به تجربه اثبات شده که استعمال زبان چند پهلو و ریاکارانه، بویژه هنگامی که از سوی مردم به گفتمانی رایج تبدیل می‌شود، اخلاق و فرهنگ جامعه را به انحطاط می‌کشاند. از این رو، انحراف زبان که از طریق تحریف حقیقت صورت می‌گیرد، خود نشان آشکاری از آلودگی فرهنگ، انحطاط اخلاق و فساد اجتماعی است؛ زیرا، صداقت، حق گوئی، عدالت و اخلاق، با ریاکاری و کتمان حقیقت پیوندی ندارد. همین امور، کم کم چون موریانه، شالودهٔ هرگونه فضیلت، اخلاق و فرهنگ زاینده را می‌خورد و از درون می‌فرساید. از جملهٔ این تحریفها آن است که خودکامگان «بر دزدی و کشتار و غارت خود، نام دروغین حکومت می‌نهند و به بحراناها و پریشانیهایی که خود می‌آفرینند، صلح می‌گویند و خیانت به متحدان را آرام سازی، و تجاوز نظامی را بر حسب دفاع می‌زنند.» (بوشه، ۱۳۸۵ش: ۱۵۸) از این رو، اریک فروم «تحریف زبان را بازتاب تفکر یک بعدی تلقی می‌کند.» (به نقل از همان، ۵۴۷)

دیدگاههای نزار قبّانی در این زمینه، بسیار هوشمندانه است. او در خلال سروده‌های بسیارش می‌کوشد تا نشان دهد که استبداد، یکی از عوامل مهم تباهی قوهٔ نطق و نابودی نیروی گفتار و در نتیجه، سقوط انسانیت است؛ زیرا منبع الهام بخش همهٔ پیشرفتهای موفقیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی انسان، گفتار و زبان پویا و شفاف است، و نه زبان آلودهٔ به کذب و نفاق. وی در توصیف فضای آلوده به دروغ و نفاق جامعهٔ عرب می‌گوید: «قلیلٌ من الکلام نقیٌّ / و کثیرٌ من الکلام بغاءٌ...» (قبّانی، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۴۰۸) «تنها اندکی از گفتارمان پاک و صادقانه است، و بسیاری از آن فاسد است؛ چون

نکذبُ فی قراءه التاریخ / نکذبُ فی قرائه الأخبار، / وتقلبُ الهزیمه الکبری / إلی انتصار
و... (قبّانی، ۱۹۹۹م: ج ۶، ۵۲۵) «در تحلیل تاریخ، دروغ و در بیان اخبار و حوادث نیز، دروغ گفته و شکستهای بزرگمان را پیروزی وانمود می‌کنیم.» و یا: «نَجْعَلُ من أقرامنا أبطالاً / نَجْعَلُ من أشرافنا أنذالاً.» (همان، ۸۹) «فرومایگان و بی سر و پاهایمان را قهرمان، و افراد بزرگواری و شریفمان را، فرومایه جلوه می‌دهیم.»

بدیهی است که این وارونه‌نمایی و قلب حقیقت، مرگ ارزشهای اخلاقی، سرمایه‌های اجتماعی و انسانی را در پی دارد: «سَقَطَتْ فی الوُحُولِ کُلُّ الفِصَاحَاتِ / وماتَ الخلیلُ و الفراءُ... / الفدائی وحده... یکتبُ الشعرَ / وکلُّ الذی کتبنا هُراءً.» (همان، ۳۸۹) «گفتارهای گویا و روشن، در منجلاب فرو رفته است. خلیل بن احمد و فرأ (از پیشگامان بلاغت و زبان مردند. در این زمانه، تنها رزمندهٔ پیش مرگ، سرود (رهایی) واقعی را می‌سراید، و همه آنچه ما می‌نویسیم یاوه است.»

نزار دلیل نابسامانی و بیهوده گویی برخی از ادیبان و روشنفکران را در این امر می بیند که « و حاصرَتنا وأذَنتنا، فما قلمٌ / قال الحقیقه، إلاً إغتیلاً أوصیلاً. » (همان، ۴۲۴) «استبداد و انحطاط، ما را به محاصره خویش درآورده است و به رنجمان درافکند. لیک قلمی که مبین حقیقت باشد وجود نداشت. اگر هم قلم و بیان حق گویی قامت برافراشت، یا ترورش کردند و یا به صلیبش کشیدند.» از این رو، «شعراء هذا اليوم، جنسٌ ثالثٌ / فالقولُ و الکلامُ صبابٌ / یتکلّمون مع الفراغ.. فما هم / عجمٌ إذا نطقوا... ولأعرابٌ.» (همان، ۶۳۸)

«شاعران این زمان، از گونه دیگری اند (نوع سوم)؛ زیرا گفتارشان آشفته، کلامشان تیره و مه آلود است. گویی، آنها در خلأ سخن می گویند؛ زیرا، بیانشان نه رنگ کلام تازیان را دارد و نه صبغه بیان بیگانگان را.» (ملغمه‌ای گنگ و بی ریخت است.)

او بر آن است که جامعه‌ای که ترس، نفاق و دروغگویی بر آن مسلط شده باشد، هویت خود را از دست می دهد و مبتذل می گردد: «بلادٌ / بها الشعبُ يأخذُ شکلَ الذباب / بلادٌ يُسبِجُها الخوفُ / حیثُ العُروبَةُ / تُعدُّ عقاباً... / و حیثُ الدّعارةُ تصیح طُهرًا / و حیثُ الهزیمَةُ تُعدُّ انتصاراً.» (قبّانی، ۱۹۹۹م: ج ۶، ۵۹۴-۵۹۵) «مردمان سرزمین و کشور من، از ترس، مسخ شده و به صورت و سیرت مگس درآمده‌اند؛ زیرا، ترس و هراس، برج و باروهای میهن مرا فرا گرفته است و عرب بودن هم نوعی عذاب و کیفر قلمداد می شود. در اینجا، پلیدی را پاک و شکست را پیروزی نامگذاری می کنند.» از این رو، سوگمندانه فریاد برمی آورد که «و أقولُ أنَّ عَفاًنا عَهرٌ / وَتَقوانا قَدارةٌ / و... أن لافرقَ ما بین السیاسةُ والدّعارة.» (قبّانی، ۱۹۸۸م: ج ۴، ۵۹) «عفت ما پلیدی، و پارسایی مان کثافت و دروغ است. از این لحاظ، تفاوتی بین سیاست و فسق و فجور نیست.»

نزار قبّانی، پریشان گویی، گفتار ریاکارانه و هرزه درایی در کلام را ناشی از همان علت و عامل پیشین؛ یعنی سلطه اعراب، خشونت و ناشی از جوّ پلیسی و امنیتی می داند؛ زیرا این امر، اهل قلم و اندیشه را نسبت به هم بی اعتماد و بد بین کرده، موجب ایجاد تفرقه و تشّت در صفوف آنها گشته است، و کم کم آنان را به دامان سیاه یأس و اندوه سوق می دهد.

باری! به باور نزار همه تناقضاتی که در جهان وجود دارد، در بنیاد، به تناقضات زبانی برمی گردد؛ (قبّانی، ۱۹۹۳م: ج ۸، ۱۰۰) زیرا «استبداد با پرو بال دادن به چابلوسی و فرومایگی، زبان را به فساد می کشاند.» (بوشه، ۱۳۸۵ش: ۱۵۸)

۳،۲،۵ شکست در جنگ

نزار قبّانی، یکی از علل مهم شکستهای پی در پی اعراب از اسرائیل را استبداد و انسداد فضای آزادی بیان می داند. او در خطابی فرضی به جبّاران عرب چنین می گوید: «لقد خَسِرَت الحربُ مرّتين، لأنَّ نصفَ شعبنا لیس له لسانٌ / ما قیمةُ الشعبِ الذی لیس له لسانٌ / لأنَّ نصفَ شعبنا مُحاصرٌ کالنمل و الجُرذان / فی داخل الجدران.» (قبّانی، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۹۲)

«دوبار در جنگ شکست خوردید با (اسرائیل)، به دلیل آنکه نیمی از مردم آزادی بیان نداشتند، مردمی که زبان آزاد و گویا نداشته باشند، واجد هیچ منزلت و ارزشی نیستند. آری! بیش از نیمی از مردم ما چون مورچگان و موشها در درون دیوارهای استبداد محبوس و محاصره شده‌اند.» او در ادامه و در خطابی عام می‌افزاید: «اذا خَسِرْنَا الْحَرْبَ لِأَغْرَابَةٍ.. لِأَنَّنا نَدْخُلُهَا بِمَنْطِقِ الطَّبَلَاءِ وَ الرَّبَابَةِ.» (همان، ۷۵) «اگر در جنگ، ضرر و زیان دیدیم، نباید تعجب کنیم؛ زیرا با منطق طبل و چنگ بدان رو آوردیم.»

یا «أُنْعَى لَكُمْ: كَلَامَنَا الْمَثُوبَ كَالْأَحْذِيَةِ الْقَدِيمَةِ / وَ مَفْرَدَاتِ الْعَهْرِ، وَ الْهَجَاءِ وَ الشَّتِيمَةِ / أُنْعَى لَكُمْ / نَهَايَةَ الْفِكْرِ الَّذِي قَادَ إِلَى الْهَزِيمَةِ.» (همان، ۷۱) «من! مرگ و انحطاط زبان و بیان عرب را اعلام می‌کنم. زبانی که به صورت کفشهای کهنه در آمده است؛ زیرا، واژگانش فاسد، و مفاهیم آن به دشنام و بدزبانی آمیخته و آلوده است. من شما را از فرجام اندیشه‌ای که به شکستمان انجامید خبر می‌دهم.» او در جایی دیگر به درستی گفته بود که وقتی که فضای آزادی بیان و نقد تنگ شود، کشور و مردم فرتوت و ناتوان شده، در نتیجه، همه چیز زوال می‌پذیرد. (قبنانی، ۱۹۹۳م: ج ۷ ف ۵۴۱)

۶. توهّم زدگی حاکمان و مردم

گسترش ترس، ریاکاری و دروغ‌گویی پیامد روانشناختی دیگری هم دارد و آن توهّم زدگی شهروندان سیاسی است؛ یعنی، توطئه و دسیسه تلقی کردن همهٔ حوادث، کنشها و تصمیمها. نزار نیز بسیار هوشمندانه به این نکته راه بسته است. آنجا که می‌گوید: «كُلُّ شَيْءٍ فِي حَيَاتِنَا صَارَ مُفَخَّخًا/ السِّيَّارَاتُ، وَ الرَّسَائِلُ، وَ الطَّرُودُ الْبَرِيدِيَّةُ/ حَتَّى الثَّقَافَةُ الْعَرَبِيَّةُ/ صَارَتْ مُفَخَّخًا.» (قبنانی، ۲۰۰۵م: ج ۵، ۲۹۶) «همه چیز در زندگی ما به صورت دام توطئه درآمده است: اتومبیلها، نامه‌ها و محموله‌های پستی. حتی فرهنگ عرب نیز خود به صورت دام و بندی درآمده است.»

وقتی که شهروندان جامعه‌ای به چنین ترس و توهّمی گرفتار آمده باشند، آنها دیگر نمی‌توانند در باور و آرمان خود، یک رنگ، صادق و رو راست بمانند.

۴. اهداف سرودن نزار قبنانی

نکتهٔ حائز اهمیت در اشعار سیاسی نزار، امید به رهایی و پیروزی بر استبداد در صورت شکفتن شکوفهٔ آگاهی توده‌ها و بیداری و ایستادگی آنها در برابر جباریت است. وی به صراحت تاکید می‌کند که اصلی‌ترین وظیفهٔ من، نواختن بانگ آگاهی و بیدارباش و تاباندن نور آگاهی و افشاگری بر صحنه‌های جنایتی است که علیه عرب صورت می‌گیرد؛ (قبنانی، ۱۹۹۳م: ج ۸، ۴۸۲) زیرا به اعتقاد وی شعر بعد از حزیران (شکست اعراب از اسرائیل در ۱۹۶۷م)، باید به سلاحی کوبنده علیه مرگ درحجرهٔ خواب، غفلت و همی‌لانه-های سحر، جادوگری، تنبلی و ارتجاع تبدیل گردد. (قبنانی، ۱۹۶۳م: ج ۷، ۴۳۰)

وی به صراحت می‌گوید «من با شعر علیه سرکوب و پلیدی می‌جنگم، من با عصری می‌جنگم که با انسانها چون گوسفند، حشره و یا کرم خاکی برخورد می‌کنند. من با تصاویری می‌جنگم که در میدان شهر برای ترساندن کودکان و تحمیق ما نصب کرده‌اند.» (قبّانی، ۱۹۹۳م: ج ۸، ۵۳۲).

بدین منظور فریاد برمی‌آورد که «یا بلاداً بلا شعوب ... أفيقي / واسحبي المُستَبَد من رجليه / يا بلاداً تَسْتَعذِبُ القَمع... حَتَّى / صَارَ عَقْلُ الْإِنْسَانِ فِي قَدَمَيْهِ.» (قبّانی، ۲۰۰۵م: ج ۳، ۶۴۲) یعنی «ای میهنی که از فریاد توده‌ها و مردمان انقلابی خالی شده است، به خود‌آی! و دیکتاتور را از اریکه قدرت به زیر بکش، ای سرزمینی که مردمان آن به سرکوب، تن در داده و اندیشه خود را به پستی کشانده است.» نزار تا آنجا که ممکن است در جای جای اشعار سیاسی اش، در تحریک و تحریض مردم به جنبش و اعتراض اجتماعی فرو گذار نکرده است: «یا مَلِكِ الْمُعُول / یا أَيُّهَا الْغَاضِبُ مِنْ صَهْلِنَا / یا أَيُّهَا الْخَائِفُ مِنْ تَفْتُحِ الْحُقُول» (همان، ۳۱۶) «ای سلطان مغولان، و ای خشمگین از فریاد اعتراض ما و ای ترسان و لرزان از شکفتن مزارع بیداری ما.»

اصولاً، خود نزار بر این باور است که از راه سرودن شعر سیاسی می‌توان در پی دگرگون ساختن وضع موجود و تلاش برای تحقق وضعی مطلوب بود: «أحاولُ بالشَّعر / تفجيرَ عصرٍ / وتغييرَ كونٍ / وإشعالَ نار.» (قبّانی، ۱۹۹۹م: ج ۶، ۶۰۷) «من می‌کوشم تا با شعر عصر - خوابیده - را منفجر و وضع موجود را دگرگون سازم و آتشی را برافروزم.» چونان ولتر که در این باره گفته است «اندیشیدن و نقد قدرت، بحران ایجاد کردن است.» (جهانبگلو، ۱۳۸۳ش: ۹۸) نزار نیز معتقد است «اگرچه نمی‌تواند فضای استبدادی و وحشی حاکم بر جامعه را از میان برد، با ابزار شعر می‌توان شکاف و رخنه‌ای در دیوار آن ایجاد کرد: «وإذا لم أستطع أن أقتلَ الوحش / فحسبي أنني أحدثتُ ثُقْباً في الجدار.» (همان، ۳۳۹) زیرا یقین دارد که علی‌رغم همه فشارها، آزادی کشیها و نیز، به‌رغم هزاران جاسوس حرفه‌ای و ستمگریهای زورگویان، در نهایت پیروزی از آن مردم و آگاهی آنان است:

ب «رغم عصر يقتلُ الكتابة / ويقتلُ الكتاب / ويرغم ألفِ مُخبرٍ محترفٍ / أقولُ لِلْمَرَّةِ المليون / لأغالبُ إلا الفِكرُ / لأغالبُ إلا الشعبُ و...» (قبّانی، ۲۰۰۵م: ج ۵، ۱۳۶)

نتیجه‌گیری

بر بنیاد آنچه گفته شد می‌توان به نتایج زیر اشاره کرد:

۱. نزار قبّانی به دلیل داشتن بیست سال تجربه دیپلماسی، نسبت به بسیاری از مبانی نظریه‌های سیاسی مدرن، آشنایی و تسلط کامل داشته و این آشنایی بر تمامیت اندیشه او تأثیر نهاده است.
۲. بر اساس دیدگاه نزار، استبداد و جباریت، موجب انحطاط و ابتدال فرهنگ، اقتصاد، و ارزشهای معنوی و اجتماعی انسان می‌گردد.

۳. نزار در خلال سروده‌های سیاسی خود، ساختار سیاسی عقب مانده و استبدادی کشورهای عرب را به طور جدی و روشن بازتابانده است.
۴. وی شاعری کاملاً آرمانگرا، آزادی خواه و نسبت به سرنوشت مردم خویش ملتزم بوده است.
۵. هدف و غایت اصلی فعالیت ادبی و شعری نزار عبارت بود از رهایی سرزمینهای عربی از اشغال بیگانه، مبارزه با استبداد سیاسی، و حاکمیت سیستمی دموکراتیک در جامعه.
۶. بدون درک اندیشه‌ها و آرمانهای سیاسی نزار، نمی‌توان کلیت اشعار و افکار او را به خوبی درک کرد.

منابع و مأخذ

الف) منابع عربی

۱. اسد، محمود محمد. (۱۹۹۸م). «نزار قبانی بین مطرقة و سندان النقاد»؛ عدد ۱۴، آفاق المعرفة.
۲. صبحی، محیی الدین. (۱۹۹۹م). «صداقتی مع نزار»؛ عدد ۹۸، مجله الفکر العربی.
۳. عباس، عبدالجبار. (۱۹۶۴م). «دراسة جديدة في الشعر العربي المعاصر»؛ عدد ۱۱، مجله الآداب.
۴. فهمی، ماهر حسن. (بی تا). نزار قبانی و عمر ابن ابی ربیع؛ دراسة فی الموازنة، القاهرة: دار نهضة.
۵. قبانی، نزار. (۲۰۰۵م). الاعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء الثالث؛ الطبعة الثالثة، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۶. قبانی، نزار. (۱۹۹۹م). الاعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء السادس؛ الطبعة الثالثة، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۷. ----- (۲۰۰۵م). الاعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء الخامس، الطبعة الثالثة، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۸. ----- (۲۰۰۵م). الاعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء الرابع، الطبعة الثالثة، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۹. ----- (۱۹۸۳م). الاعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء الاول، الطبعة الثانية عشر، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۱۰. ----- (۱۹۸۶م). الأعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء الثاني، الطبعة السادسة عشر، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۱۱. ----- (۱۹۸۶م). الاعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء السابع، الطبعة الاولى، بیروت: منشورات نزار قبانی.

۱۲. ----- (۱۹۹۳م). *الاعمال الثّریة الكاملة؛ الجزء الثّامن، الطبعة الاولى*، بیروت: منشورات نزار قبّانی.
۱۳. نابلسی، شاکر. (۱۹۸۶م). *الضّوء واللّعبه؛ الطبعة الاولى*، بیروت: المؤسّسة العربیة للدراسات والنّشر.
۱۴. نظام الدّین، عرفان. (۱۹۹۹م). *آخر کلمات نزار ذکریات مع الشّاعر العصر؛ الطبعة الاولى*، بیروت: دارالسّاقی.
۱۵. الهویش، عبدالله ابراهیم. (۲۰۰۰م). *محکمة الضّمیر؛ الطبعة الاولى*، بیروت: مکتبه الملک فهد الوطنیة.
۱۶. هدّاره، محمّد مصطفی. (۱۹۸۸م). *دراسات فی الادب العربی الحدیث؛ الطبعة الاولى*، بیروت: دارالعلوم العربی.
- (ب) منابع فارسی
۱. بشیریّه، حسین. (۱۳۸۷ش). *گذار به دموکراسی؛ چاپ اوّل*، تهران: نشرنگاه معاصر.
۲. بشیریّه، حسین. (۱۳۷۹ش). *لیبرالیسم و محافظه کاری؛ چاپ دوّم*، تهران: نشرنی.
۳. بوشه، راجر. (۱۳۸۵ش). *نظریه های جباریت؛ ترجمه فریدون مجلسی*، چاپ اوّل، تهران: انتشارات مروارید.
۴. پوپر، ریموندکارل. (۱۳۶۵ش). *جامعه باز و دشمنانش؛ ترجمه عزّت اله فولادوند*، چاپ اوّل، تهران: انتشارات خوارزمی.
۵. جهانبگلو، رامین. (۱۳۸۳ش). *حاکمیت و آزادی؛ چاپ اوّل*، تهران: نشر نی.
۶. فون هایک، فردریش. (۱۳۸۲). *در سنگر آزادی؛ ترجمه عزّت اله فولادوند*، چاپ اوّل، تهران: انتشارات لوح فکر.
۷. کواکبی، عبدالرحمان. (۱۳۶۳). *طبیعت استبداد؛ ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار*، چاپ اوّل، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲

مصیر الاستبداد من وجهة نظر نزار قباني الشعرية*

على اكبر محسنى
أستاذ مساعد بجامعة الرأى

الملخص

لاشك أن الدول العربية، تعتبر من الدول الثرية في العالم من حيث المعادن والنفط، والغاز وبقية الثروات الطبيعية. لكنها لا تتمتع بالنمو الاقتصادي، والسياسي، والثقافي والاجتماعي. وبدهي أن هذا الأمر، يعتبر من الدواعي التي أدت إلى انتفاضة الشعوب في هذه المنطقة... إن معرفة الأرضية السياسية والتاريخية لهذا التخلف الذي يكمن في التشكيلة السياسية الاستبدادية لهذه الدول، يمكن أن تؤدي إلى زيادة التجارب لمحبي الأدب السياسي. إن التأمل في آثار قباني الأدبية المنشورة في ثمان مجلدات، وبالأخص الأشعار السياسية لهذا الشاعر المشهور، تجعل المخاطب يكتسب هذه المعرفة. إن مطالعة الآثار الأدبية لهذا الشاعر السوري الكبير تبين أن هذا الشاعر السياسي استطاع وأكثر من أي شاعر آخر أن يطلع على أهم المزايا التركيبية السياسية الغير ديمقراطية للدول العربية وكذلك على النتائج السيئة لهذه الأنظمة على الصحة النفسية للفرد و الجماعة مثل: تجذر الخوف في المجتمع، زيادة الانفعال الاجتماعي، ترويح النفاق والكذب، وفساد اللغة والتخلف الاقتصادي والاجتماعي.

الكلمات الدلالية:

نزار قباني، الشعر العربي المعاصر، الاستبداد، الادب السياسي.